



...

خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

بنده نیستند کسانی که
خدایی که می پرستن کوچیکه

...



• درس بیستم •

مدرسهٔ اصلی توحید کجاست؟
کسی بلده؟



داشتیم در باره این صحبت می‌کردیم که معنای معرفت خدا به وسیله اهل بیت علیهم‌السلام چیه؟

گفتیم یکی از معانی اینه که ما اگه بخوایم خدا رو بشناسیم، باید بریم تو مکتب اهل بیت علیهم‌السلام زانو بزنینم و ببینیم اونا چطوری خدا رو معرفی می‌کنن، ما هم همون طوری بشناسیم و همون طوری معرفی کنیم و گفتیم فاصله بین خدایی که اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌کنن، با خدایی که مستقل از اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌شه، فاصله خدای فطری با شَبَحِیْه که به اسم خدا معرفی می‌شه.

بحث سر این نیست که ما دو تا راه داریم: یکی شناخت خدا به صورت مستقل و یکی هم از راه اهل بیت علیهم‌السلام. ما یه راه بیشتر نداریم. هیچ خدایی جزاونه که قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌کنن وجود نداره. قرآن هم اگه به صورت مستقل بهش نگاه بشه، فایده نداره. چون اصلاً قرآن مستقل توی عالم نیست که بخوایم بهش تمسک کنیم. وقتی که پیامبرمون فرمودن قرآن و عترت از هم جدا نمی‌شن تا در کنار حوض بر من وارد بشن،^۱ معنانش این نیست که

۱. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَأَيُّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ص ۲۳۴.

این دو تا تصمیم گرفتن از هم جدا نشن یا کسی بهشون توصیه کرده که از هم جدا نشید. نه، این روایت داره خبر از یه واقعیت می‌ده. معنیش اینه که این دو تا از هم جدا شدنی نیستند. مگه توحید یه علم و یه معرفت نیست؟ مگه بالاتر از توحید علم و معرفتی هست؟ مگه این علم یه علم و معرفت الهی نیست؟ مگه اهل بیت علیهم‌السلام معدن علم خدا نیستند؟ مگه ما توی روایات نداریم که علم حقیقی جایی جز در خونه اهل بیت علیهم‌السلام پیدا نمی‌شه؟ امام باقر علیه‌السلام به دو نفر از یاران‌شون به نام‌های «سَلَمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ» و «حَكِيمُ بْنُ عُتَيْبَةَ» فرمود:

به شرق عالم بروید و به غرب عالم بروید؛ نمی‌توانید علم صحیحی را پیدا کنید؛ مگر آن که از ناحیه ما اهل بیت صادر شده باشد.^۱

این روایت اگه در باره هیچ علمی صدق نکنه، در باره علم توحید که صدق می‌کنه. پس چرا این قدر توی معرفت توحیدی، برای رفتن به طرف اهل بیت علیهم‌السلام این پا و اون پا می‌کنیم؟ چرا ما این حرفا رو باور نمی‌کنیم؟ محمد بن مسلم می‌گه از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود:

پیش هیچ کسی علم و حق و سخن محکمی نیست؛ مگر چیزی که از علی بن ابیطالب علیه‌السلام و از ما اهل بیت گرفته شده باشد.^۲

۱. «شَرْقًا وَغَرْبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (الكافی، ج ۱، ص ۱۰).

۲. «أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ عِلْمٌ وَلَا حَقٌّ وَلَا فُتْيَا إِلَّا شَيْءٌ أُخِذَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند ابا دارد از این که امور را جز از راه اسبابش فراهم کند. پس برای هر چیزی، سببی، و برای هر سبب، بیانی و برای هر بیان، دانشی و برای هر دانش، دری قرار داده است. هر کسی آن در را بشناسد، علم را فهمیده و هر کسی آن را نشناسد، جاهل و نادان می ماند. آن در، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ما هستیم.^۱

این آیه در سوره قصص اومده:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ.^۲

و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می شود؟!

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسید و حضرت

در جوابش فرمود:

مقصود خدا از این فرد، کسی است که رأی و نظر خودش را به عنوان دین خویش انتخاب کرده باشد؛ بدون آن که این دین را از یکی از ائمه هدی علیهم السلام گرفته باشد.^۳

وَعَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» (بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ص ۵۱۹).

۱. «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَجَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَجَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَجَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ وَنَحْنُ» (الكافی، ج ۱، ص ۱۸۳).

۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۵۰.

۳. «عَنِ اللَّهِ بِهَا مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ مِنْ غَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى» (بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ص ۱۳).

توحید مگه اصول دین نیست؟ مگه پایه نیست؟ چطور می‌شه پایه رواز اهل بیت علیهم‌السلام نگرفت؛ اما مدعی بود که دینمون رواز اهل بیت علیهم‌السلام گرفتیم؟ این روایت رو که می‌خونم، خوب بهش دقت کنید. بعدش اگه بشینید زار بزیند برای غربت این معارف جا داره. یونس بن عبد الرحمن می‌گه:

به امام کاظم علیه‌السلام گفتم: به چه روشی توحید الهی را به جای بیاورم؟ (چگونه باید موحد شوم؟) حضرت فرمود: ای یونس! بدعت‌گذار مباش! هر کسی به رأی و نظر خودش توجه کند، هلاک می‌شود و هر کسی اهل بیت پیغمبرش را رها کند، گمراه می‌شود و هر کسی کتاب خدا و قول پیغمبرش را کنار بگذارد، کافر می‌شود!

سؤال درباره چیه؟ توحید. جواب داره آدم رو به کجا ارجاع می‌ده؟ به اهل بیت علیهم‌السلام. چقدر باید روایات در این زمینه واضح حرف بزنن تا ما بفهمیم و باور کنیم. آدم با عقلش می‌تونه خدا رو اثبات کنه؛ اما اثبات خدا مرحله اوله. نمی‌شه به این مرحله بسنده کرد. باید خدا رو شناخت. باید فهمید خدا کیه؟ به این مرحله که می‌رسیم پای عقل می‌لنگه و نمی‌تونه پیش بره.

نباید این نکته رو هم فراموش کرد که ماها نیازمند معرفت

۱. «عن یونس بن عبد الرحمن قال: قلت لإبي الحسن الأول بما أوحى الله فقال يا يونس لا تكونن مبتدعاً من نطر برأيه هلك و من ترك أهل بيته صل و من ترك كتاب الله و قول نبيه كفر» (الكافي، ج ۱، ص ۵۶).

خداییم، نه اثبات خدا. اونی که نیازمند اثبات خداست، کافریه که هیچ اعتقادی به خدا نداره یا مسلمون شبهه زده‌ای که توی وجود خدا تردید کرده. اینا هم وقتی خدا براشون اثبات شد، نباید متوقف بشن، باید برن سراغ شناخت توصیفی خدا.

این که «خدا هست» مشکل اصلی امروز ما نیست؛ این که «خدا کیست؟» مشکل ماست. این «خدا کیست؟» همون معرفتیه که می‌گم ما بهش نیاز داریم و برای رسیدن به اون، راهی جز اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

شما وقتی وارد آیات و روایات می‌شید، شاید به جرأت بشه گفت که آیات و روایاتی که در باره توحید وارد شده، هفتاد هشتاد درصد و حتی بیشتر، درباره معرفی خداست. این در حالی که بیشتر حرفای ما و اختلافای ما توی نحوه اثبات خداست.

چه قائل باشیم که به صورت فطری خدا برای انسان قابل اثباته و چه این که بگیم باید با عقلش خدا رو اثبات کنه، در هر حال نه با فطرت و نه با عقل نمی‌تونه معرفتی رو که قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به آدم می‌دن به دست بیاره. نهایتش می‌فهمه که خدایی هست، خالقه، رازقه، جسم نیست و...؛ اما نه فطرت به تنهایی و نه عقل به تنهایی نمی‌تونن خدای قرآن و روایات، خدای جوشن کبیر و خدای ابو حمزه رو بشناسن.

بله، خدا انسان رو طوری آفریده که وقتی اون خدای قرآن و روایات بهش معرفی می‌شه، باهاش احساس غریبی نمی‌کنه. انگار که این خدا رو قبلاً می‌شناخته و حالا داره اون شناخت براش یادآوری می‌شه.

رسول خدا ﷺ ۲۳ سال در بین مردم به عنوان پیامبر خدا حضور داشتن که حدود ده یازده سالش بعد از بعثت بودند. غیبت کبرای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجْهَةُ الشَّرِيفِ هم در سال ۳۲۹ هجری شروع شده. به حساب سرانگشتی نشون می ده که حدود ۳۴۲ سال اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در بین مردم حضور داشتند. یعنی حدود سه قرن و نیم. توی این مدت اتفاقات خیلی زیادی افتاد که کم و زیاد همه مون می دونیم. اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خودشون رو در برابر عقاید مردم مسئول می دونستن. کفر و شرک و سستی اعتقادی و سؤال و شبهه و همه اینا تو اون زمانا هم بود؛ اما چرا درصد قابل توجهی از معارف توحیدی در باره معرفتی خداست، نه اثبات خدا؟

ما وقتی می خوایم روش آموزش عقاید رو از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بگیریم، باید به میزان حساسیت هایی که اون بزرگواران در باره مسائل مختلف داشتن توجه کنیم. نمی شه خودمون رو تابع اونا بدونیم؛ اما توی روش از اونها تبعیت نکنیم.

ما اگه می خوایم عقاید مردم رو درست کنیم، به عنوان مأموم باید راهی رو که اماممون رفته طی کنیم. نمی شه ادعا داشته باشیم که من مأمومم؛ اما توی اصلاح عقاید مردم کاری به راهی که امام رفته نداشته باشم. یعنی تو بهتر از امام تشخیص می دی؟ تو بهتر از امام راه تقویت توحید مردم رو بلدی؟

بعضیا به طوری در باره تمسک به روش امام حرف می زنن که انگار مثل این روشنفکرای غرب زده معتقدن روش اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تاریخ مصرف داره و نمی شه دیگه امروز ازش استفاده کرد. ریشه این عقیده برمی گرده به عدم شناخت صحیح ما از دین.

السَّلَامُ عَلَيَّ مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ.

سلام بر جایگاه های شناخت خداوند.

این مگه از همون فرازای اولیئه زیارت جامعه کبیره نیست؟ ما وقتی می‌خوایم به خدا معرفت پیدا کنیم، باید از یه جایی شروع کنیم. نقطه شروع کجاست؟ اهل بیت علیهم‌السلام.

مگه توی همین زیارت جامعه نمی‌خونیم «أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِهِ»؟ «ارکان» جمع «رکن» هستش. رکن، یعنی پایه، یعنی ستون. اگه پایه رو برداری، دیگه چیزی از ساختمون نمی‌مونه. تکبیره الاحرام رکن نمازه، یعنی اگه ترکش کردی، حتی اگه سهوی بود، نماز باطله. نماز بدون رکن معنا نداره. اهل بیت علیهم‌السلام رکن توحیدن. اینا واضح نیست؟ مگه باز توی همین زیارت جامعه کبیره نمی‌خونیم «وَنُورُهُ وَبُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ»؟ نور و برهان خدا، پیش اهل بیته، جای دیگه‌ای نیست.

چطور می‌شه بایه استدلالای بی پایه، خودمون رو از این همه منبع عظیم توحیدی محروم کنیم؟ به نظرم توی قیامت ما جز ناسپاس‌ترین امت‌ها محشور می‌شیم؛ امتی که کنار دریا دنبال آب می‌گرده؛ ولی به دریا نگاه نمی‌کنه.

این روزا باید دعبل باشه و قصیده تائیه رو بخونه؛ قصیده‌ای که برای امام رضا علیه‌السلام خوند و علاوه بر سکه‌هایی که به عنوان صلّه گرفت، از حضرت پیراهنی رو گرفت که به تن کرده بودند.

مَدَارِشُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ

وَمَنْزِلُ وَحْيِ مُقْفِرِ الْعَرَصَاتِ^۱.

در وصف اهل بیت علیهم السلام می‌گه:
مدارس آیات الهی از تلاوت خالی شده
و محل وحی به بیابانی خالی تبدیل شده است.^۱
متن امام زمانی درس قبل ناقص موند و بنا شد توی این درس
ادامش بدیم. به قول دعبل دلمون رو ببریم توی این مدرسه آیات
الهی و چند جمله‌ای با اماممون درد دل کنیم.

باور کن خدایی که در کلاس تو دیده‌ایم
تشنه‌مان که می‌شود، آبمان می‌دهد.
کاسه‌های آب خانه ما
همه بوی دست خدا را می‌دهد.
اینها که ما می‌نوشیم آب نیست، شراب است
که این گونه به مستی کشانده ما را.

ما مریض که می‌شویم
هنوز در بستر نیفتاده
خدای تو را می‌بینیم که آمده به عیادتمان.
تب که می‌کنیم، دست خدا را روی پیشانی‌مان حس می‌کنیم.
آه که می‌کشیم، صدای «جان» گفتن خدا به گوشمان می‌رسد
که چه مادرانه نازمان را می‌کشد.
مگر می‌شود خدای تو حتی برای چشم برهم زدنی
از کنار بستر بیماری‌مان دور شود.

۱. یعنی کسی سراغشان نمی‌رود.

با این خدایی که لحظه‌ای از کنار بسترمان دور نمی‌شود
بستر بیماری برای ما بهشت برین است.

واجب الوجود این جماعت
در بیماری و سلامت
فقط واجب الوجود بود
که روی تخت سلطنت خویش نشسته
و از دور دست و پازدندان را تماشا می‌کرد
و می‌گفت حتما حکمتی هست در بیماری‌ات تحمل کن
اما حالا که بیمار می‌شویم
کاری نداریم به حکمت داشتن و نداشتنش
خدای تو را که کنارمان احساس می‌کنیم
که چه مهربان نازمان را می‌کشد
دنبال راهی برای بیمار شدن می‌گردیم
چه حکمتی بالاتر از این:
دست نوازش خدا روی سر بیمار.

کلاس توحیدت کجاست
بگو که خسته‌ام از این همه بی‌خدایی.
سال‌ها مرا با لاخلدایی مشغول کردند
که بندگی‌اش بهانه زندگی‌ام نبود
چقدر به خودم گمان بد بردم و گفتم
اگر عبادت خدا فطری است

چقدر باید خانه فطرتم خراب شده باشد
که از عبادت فراری ام

من از خدا دور بودم
اما از این که دلم برای خدا تنگ نمی شد
حس کفر می گرفت مرا.
به خودم می گفتم
نکند وجود خدا را قبول نداری
که دلت برایش تنگ نمی شود.
این جماعت می گویند
کسی که شوق خدا ندارد آدم نیست
پس چرا من شوق همه را دارم به جز خدا؟

باید در کلاس توحید تو
دوباره درس خداشناسی را بخوانم
تا بدانم هر جا که باشم
حتی برای چشم برهم زدنی
دستم از دست خدا جدا نمی شود
نه اینکه من جدا نکنم
اوست که دستم را رها نمی کند.

چه کار کنم از دست این جماعت
به کجا پناه ببرم از کج فهمی هایشان

بگو دادم را از که بستانم که تا حرف می‌زنم
سنگ‌های آماده‌ ارتدادشان را رها می‌کنند به سویم.
من هر جا که هستم
خشکی یا که دریا، جنگل یا بیابان،
در کاخ یا کوخ، مسجد یا بتکده
مدرسه یا میکده، زمین یا آسمان
در همه جا گرمای دست خدا را احساس می‌کنم

در بتکده وقتی در مقابل بتم خم شدم
و در برابرش به خاک افتادم
دست خدا را احساس کردم
که دستم را محکم گرفته
و مرا از مقابل بتم بلند می‌کند.
در میکده وقتی جام را می‌خواستم سر بکشم
دست خدا را احساس کردم
که دستم را گرفته بود
تا جام به کامم نرسد
در بیابان و جنگل و دریا
وقتی که از وحشت
دل‌م به اضطراب افتاده بود
دست خدا را احساس کردم
که دستم را فشار می‌داد
تا بیشتر گرمای وجودش را احساس کنم

وقتی که شیطان به سراغم می‌آید
حس می‌کنم چطور دستم را می‌گیرد و مرا از او دور می‌کند
چطور این حرف‌ها را نزنم
در حالی که وقتی دستم را به شوق شیطان از دست خدا جدا کردم
خودم دیدم که به دنبالم دوید
و دو باره دستم را کشید
تا فدایی شیطان نشوم.

کاش اینها می‌فهمیدند
که من بهتر از آنها می‌فهمم
که خدا جسم نیست
و یکی باید به اینها بگوید
چطور می‌شود به شما فهماند
که علی دست خداست.^۱
(۱۳۹۶/۹/۱۸)

۱. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا بَابُ اللَّهِ؛ من چشم خدا هستم و من دست خدا هستم و من [مصدق] اطاعت خدا هستم و من درگاه خدا هستم» (الكافی، ج ۱، ص ۱۴۵).